



هفته‌نامه

سال اول شماره ۱۲
سه شنبه ۲۹ آبان ۵۸
قیمت ۱۵ ریال

رهائی

سخنی با مجاهدین خلق

سلسله مقالات هفته‌نامه های رهائی شماره

12 و 13 و 14

سخنی با مجاهدین خلق

نگاهی اجمالی به مقاله 'هشدار چپ روی و چپ نمائی ...'

مدتی بود که میخواستیم مطالبی در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران و نقش فعالیت‌ها و موضعگیریهای این سازمان بنویسیم. آشنائی گذشته‌ی ما با این سازمان و مسائلی که در روند همکاری‌ها بوجود آمد و تجربیاتی که کسب شد می‌بایست در پرتو سیر تکامل آن سازمان و سازمان ما در سالهای اخیر مورد بررسی مجدد قرار میگرفت و نتایج آن در اختیار جنبش قرار داده میشده اما مطالبی که اخیراً توسط سازمان مجاهدین عنوان شده است و بخصوص مقالاتی که تحت عنوان "هشدار پیرامون چپ روی و چپ نمائی - پیام مجاهدین به مارکسیستهای اصولی" منتشر گشته ما را بر آن داشت که از برخورد مفصل مورد نظر کسب مدتی بطول می‌انجامد صرفنظر کردیم و به اشاراتی در حال حاضر قناعت کنیم. از آنجا که چاپ سلسله مقالاتی که مجاهدین در این باب در نظر گرفته‌اند پایان نیافته است بنابراین این شاید اشارات و توضیحات ما در مورد مطالبی که در مقالات آینده ایشان خواهد آمد موثر واقع شده.

در ماه‌ها و بخصوص هفته‌های اخیر پاره‌ای از موضعگیری‌های سازمان مجاهدین خلق ایران مورد انتقاد نیروهای چپ قرار گرفته است. بنظر ما پاره‌ای از انتقادات درست و پاره‌ای نادرست بوده‌اند. سازمان مجاهدین با انگیزه‌ی جوابگویی به انتقادات (که بخودی خود کاملاً درست و اقدامی مسئولانه است) ابتدا در مقام حمله و انتقاد به چپ‌ها بقول خود آنها چپ‌روها و چپ‌نماها برآمده (که هم از نظر متد جوابگویی به انتقادات و هم از نظر محتوای

پاره‌ای از مطالب نادرست است) و در انتها، انتقادات وارده به سازمان خود را رد میکنند. اگر تنها ایراد این بود که متد برخورد و پاره‌ای از جوابهای رفقای مجاهد نادرست بود زیاد نگران کننده نبوده نگرانی ما بیشتر از لحاظ انگیزه‌ایست که میتواند فراسوی وارد آوردن برخی ایرادات به چپ وجود داشته باشد. در این زمینه بطور مفصل تر اشاره خواهیم کرد. در مقاله‌ی حاضر پس از ذکر مقدمه‌ای به ایراداتی در زمینه نحوه برخورد و روش مقالات می‌پردازیم و در مقاله آینده انتقادات خود را به تزه‌های ارائه شده طرح خواهیم کرد.

سازمان مجاهدین، سازمانی است که بر پایه اعتقاد به احیای سنن انقلابی اسلام و بهره‌گیری از علوم جدید تشکیل شده هم پایه‌گذاران و هم ادامه دهندگان و اعضا بعدی سازمان در این اعتقاد خود تنها مرحله حاشیائی به پیشرفتند و نه تنها در مسائلی سیاه آریا مهربی خدمات ارزنده‌ای به جنبش ایران کردند بلکه احترام همه کسانی که به انسانهای مومن و معتقد و فداکار بیدیده‌ی تحسین مینگرند را جلب نموده و این شامل تمام انسانهای غیر دگماتیک و صادق بوده همینقدر که مشاهده شود انسانی بخاطر سعادت انسانهای دیگر و بدون چشم داشت شخصی کوشش و تلاش میکند، صرفنظر از اینکه راه خاص تلاش او مورد توافق باشد یا نباشد، مورد احترام و تحسین میشود. در زمانیکه بقول مجاهدین اکثریت قریب با تفاق اسلام پناه‌های امروزی یا ریزه‌خوار خوان آریا مهربی بودند و یا حداکثر سکوت کرده و بفکر بر کردن جیب‌خود از

راههای "مشرع" بودند، مجاهدین از جمله گروههای معدودی بودند که برچم مبارزه علیه رژیم پهلوی را برافراشته و تمام توان و قدرت انسانی خود را در این راه گذاشته بودند. سمپاتی گروههای کنیسی از مردم به این سازمان قبل از انقلاب و اقبال آنها به سازمان پس از انقلاب نمایشگر شناخت و قدردانسی مردم از آنهاست.

ما از سال ۴۹ که در تماس با این سازمان قرار گرفتیم متوجه این نقاط مثبت و نیز نقاط منفی - خصوصیات آنها بودیم و علیرغم اختلاف نظرهای اصولی خود که مربوط به اعتقاد به دو ایدئولوژی متفاوت بود - و گاه بسیار حاد میشد - تا زمانیکه عده‌ای تحت عنوان "تغییر ایدئولوژی و اعتقاد به مارکسیسم - بزرگترین ضربات را باین سازمان و به جنبش فد امپریالیستی ایران زدند، همکاریهای خود را روز بسوز با آنها گسترده‌تر کردیم. در مقابله با اقدامات ضد دموکراتیک و تروریستی گروه فوق علیه مجاهدین، در زمانی که سازمان مجاهدین اصیل متلاشی شده بود، وسیعترین افشاگری‌ها را نمودیم و سه کتاب در این مورد نوشتیم. این کتب عبارت بودند از "پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق"، "مسائل حساس مجاهدین"، "مسائل و مشکلات جنبش"، (متضمن مکاتبات ما و سازمان) این کتب را ما در شرایطی نوشتیم که کمتر کسی فکر میکرد سازمان مجاهدین قادر به تجدید سازمان شده. ما وظیفه خود میدانستیم که اعتراض مارکسیستها و همه اشانهای دموکرات را نسبت به اقدامات تروریستی علیه این سازمان ابراز

داریم و ثابت کنیم که اگر کسانی تحت عنوان مارکسیست به جنبش اقدامات مردودی دست میزنند نباید آنرا بحساب مارکسیسم و بقول ما همدین مارکسیستهای اصیل گذارد. ما در این اقدام موفق بودیم و از اینکه تلاش کردیم که موج ضد کمونیستی حاصل از مسائل فوق تخفیف یابد احساس رضایت میکنیم. در آن زمان که عدهای باصطلاح "کمونیست" فرصت طلب و کوتاه بین در خارج سازمان ذوق زده شده بودند و قتل و اعدام مذهبیها را به بهانه باز کردن راه برای پیشروان طبقه کارگر ضروری میدیدند (!!) ما همه دشنامها و اتهامها را بحساب خریدیم و تهمت "دلسوری برای خرده بورژوازی" را به همداستانی با جرمیهای منحرف ترجیح دادیم. راه ما به تصدیق سیر حوادث و درس واقعیت، و نیز اذعان محاهدین، درست بوده. از آن پس دیگر ذکری از این مسئله بمیمان نیاوردیم چون از یک جانب نمیکوشتیم صحت نظر گذشته خود را بدون مورد مطرح کنیم، و از جانب دیگر معتقد بودیم بهر حال این موضوع مربوط به گذشته است. آنهائی که باید مسئله را فهمیده و مطلعانه گوش کرده باشند شکرخواهند شده علاوه بر این، یادآور قضیه آب به آسیاب متقلبیستین "اسلام پناه" مریخت و مفیسد فایدهای نمیشد. اما نوشتههای اخیر ما همدین موجب شد که در این مورد یادآوریهائی را ضروری بدانیم.

مقدمه مقاله "هداری ۰۰۰" با یک ابراز نادرست و جهت دار توأم میشود. در مقدمه مقالات پیشین از اشاره به عمل تروریستی فرصت طلبان علیه سازمان، میخوانیم:

"اما مرور زمان صحت تشخیص ما را در آنچه انحرافی یا فرصت طلبانه نامیده بودیم به اثبات رسانده و متأسفانه ثابت شد که این ما هستیم که بایستی حسارتا برخی بخشها

و ضوابط از نظر افتصاد مارکسیسم را مجدداً به بعضیها متذکر گردیم" (تاکیدازماست)

در سراسر دو مقاله فوق الذکر نه تنها باین نکته که عدهای او مارکسیستها بطور مشخص سازمان ما این انحرافات و فرصت طلبیها را در زمان خود محکوم کرده بودند چشم نمیکشود، بلکه چنین رانمود میشود که سازمان ما همدین حتی در زمانیکه بعقل ضربات رژیم و فرصت طلبان متلاشی شده بود و اساساً امکان اظهار نظر نداشت (و کسی هم توقعی نداشت) چنین موضعگیریهای

برگزیده امام و طی آن اتهامات دروغین و ردیانه‌ای به کمونیستها وارد آورده در این اعلامیه ادعا شد بود که کمونیستها در صدر مشروطیت خیانت کردند، بعد گفتند پشیمانیم، در نهضت جنگل خیانت کردند. بعد گفتند پشیمانیم، و بالاخره نتیجه میگرفت که آنها امروز هم خیانت میکنند و فردا خواهند گفت پشیمانیم.

این اعلامیه، اعلامیه "موشری" بود چون اولاً پایتاش بر جهل نادانی برمی بود که بعقل دهها سال خفقان، از دانستن تاریخ جامعی خود محروم مانده بودند

ما نمیدانیم آن "چپ گرایان کاذب" صدر مشروطه که سابقه شان آنقدر "عفونت بار است" چه کسانی هستند و چکار کرده اند. اینرا میدانیم که ستارخان ها را چپهانکشتند

و ثانیاً در مواردی هم بالاخره "کمونیستهای" بودند که خیانت کرده بودند و مثال حزب توده را همه جا میشد با وضوح زد و سپس آنرا تعمیم داد. آری اعلامیه موشر بود بر کسانیکه قطب زاده قصد تحریک و بسیج آنان را داشت یعنی برای نادانان و برای ساده انگاران. نادانان، یعنی کسانیکه تاریخ را نمیدانند و ساده انگاران، یعنی کسانیکه فرق جز و کل را نمیدانند و یک جز را میشود برایشان جسم کل جلوه داد و گفت "مشت نمونسی خروار است"

البتة قطب زاده "حق" داشت که چنین کند و بریش عرش بساوران هم بخندد. مستضعفین نمیدانستند ایشان در پاریس با حزب کمونیست مرتبط بوده و مثلاً با آقای نوری آلبالا کمیته می ساخته است. حزب توده مورد طعن و لعن ایشان هم، با فرصت طلبی افسانه‌ای بیش از آن تفاهم پیدا کرده بود که از این بابت برنجد و بهیچ قیمت حاضر نبود از عیای آخوندی صرف نظر کند و کما اینکه بعدها دیدیم بهترین مدافع جمهوری اسلامی شده آری قطب زاده انواع او "حق" داشتند و دارند

کرده و "برخی بخشها و ضوابط از نظر افتصاد مارکسیسم" را مارکسیستها متذکر شده است و اینبار نیز مجدداً در مورد مسئلهای دیگر مسئله انحراف در مبارزه ضد امپریالیستی ("حسارتا" جنبش میکند. این ادعا نه تنها نادرست و خلاف واقع است بلکه موجب میشود کسانیکه با مواضع گذشته مارکسیستها آشنا نیستند و متأسفانه آنها را در دسترس ندارند کمراه شوند و یا قربانی مرتجعینی شوند که از این واقعه پیراهن عثمان ساخته و میکشند کمونیستها و چپها را غیر دمیکرات و تروریست بخوانند. جداقل اینست که باید گفته شود مجاهدین در مورد تذکر این مسئله سهل انگاری کرده اند و همچنین عبارت "این ما هستیم" آنها اظهار سکتاریستی و خلاف واقع است.

گفتیم جداقل ولی مطمئن نیستیم که چنین باشد. باین نکته توجه کنید. هنگامیکه صادق قطب زاده در ابتدای تصدی صدا و سیما ایران مورد انتقاد و حمله همه عناصر دموکرات و بویژه چپها قرار گرفت وی اعلامیه‌ای منتشر کرد (البتة بدون امضا) بدفاع از "آقای صادق قطب زاده

چنین کنند، ولی وقتی متاسفانه چنین شیوه بر خوردی را از جانب مجاهدین می بینیم آنها چگونه باید تفسیر کنیم؟ چنین برخوردی به سبب سوابق مجاهدین نمیخواند پس آیینها این معنای آن است که آینده چیرگی جز گذشته خواهد بود؟ دقت کنید، مجاهدین منبرینند:

"تمسوخا ستم برورنده ایورتونستی جب کراشی های کاذب را بگشاییم برخی از این پرونده ها کتبه از صدر مشروطه سابقه دار است آنقدر عقوبت بار است کتبه بازگشائی آنها بیکر زخمی مبارزات عادلانه خلق را بسی شعله تر میکند لکن مسئله تساهل آنحاکم بما مربوط میشود زنده کردن گذشته های چرکین و بیاد خوب بردن به مرده " نیست بلکه دقیقاً درس آموزی و عبرت اندوزی برای امروز و آینده را در نظر داریم"

ما میدانیم آن "جب کرایسان کاذب" صدر مشروطه که سابقه شان آنقدر "عقوبت بار" است چه کسانی هستند و چکار کرده اند. این را میدانیم که ستارخانها را چیه ستم نکشند. ولی فرض کنیم چنین کسانی را مجاهدین سراغ دارند. چرا آنها را ذکر نمیکنند و چرا از "چپهای صادق" همان عهد و زمان سخن نمیگویند. این نوع اظهار که به مسئله بصورت "امری بدیهی" برخورد میشود و برای بی خیابان بصورت حکم و حجت در میآید - حداقل - میتوان گفت - سازنده نیست و درست بر عکس اظهار مجاهدین نه تنها "گذشته چرکین" را زنده میکند بلکه هم آن گذشته و هم "امروز و آینده" را چرکین تر می نماید. این نوع برخورد در شان مجاهدین نیست. ارزانی صادق قطب زاده ها بساده مقاله فوق پس از ذکر این مسئله و پس از ذکر "عملک سرد فوق العاده ای انحرافی چپ نمایان در قبال سازمان " مجاهدین، ناکهسان - و متاسفانه - بهمان نتیجه ای میرسد که قطب زاده میرسید:

ولی چه سود که بعضی همیشه دیر از خواب بیدار میشوند. بعبارت دیگر هر چند بیکار از گذشته ها اظهار ندامت کرده و عقب ماندگی شان را جبران میکنند ولی متاسفانه باز هم خطوطی را در پیش میگیرند که فردا باز هم ندامت خواهند داشت"

ملاحظه میشود که چرا از جهتی کتبه نوشته ی فوق نشان میدهد نگران هستیم این شیوه برخورد، صمیمانه نیست. این شیوه برخورد شایسته ی قطب زاده است. آن صغرا و کبریا و آن نتیجه گیری، یک متد ناپسند و غلط صمیمانه است و درست کار را به آنجائی میرساند که مجاهدین نمیگویند نمیخواهیم برسد.

واقعیت این است که در طول تاریخ طرفداران همه ای دژولوژیها و نیز همه ی مذاهب، چه طرفداران صادق آنها و چه فرصت طلبان، اشتباهاتی کرده اند، هیچ گروه

گذشته فتوا میداد و امروز دستور میدهد و بهر حال برای کسانی که چنین می بینند واجباً اطاعت است. اما شما مکتبی هستید شما مبارز ایدئولوژیک کرده اید و میکنید، شما نباید از رعایت متد صحیح در بحث و جدل - حتی با چپ نمایان - غفلت کنید. این، البته، بدان معنی نیست بخراشد بود که حتی در صورت رعایت متد صحیح با سخنان شما موافق خواهیم بود نه. میتوانیم مخالف باشیم و در موارد اساسی بسیار نیز مخالف هستیم، ولی در آن صورت معتقد خواهیم بود که هر چه از آن بحث و جدل بیرون آید،

آموخته و با ارزش است. قبل از خاتمی بحث دربار ساروی مقدمه تذکر نکته دیگری را ضروری میدانیم. ما واقف هستیم که مقالات مجاهدین علیه مقالات سازمان بیکار برای آزادی طبقه ی کارگر نوشته شده است. مجاهدین متاسفانه این امر را در نوشته ی خود تصریح

هیچ گروه و فرقه ای از اشتباه ما برانگیزد. درستی و نادرستی هر آرمانی با آنچه که میکند و چشم اندازی که برای آینده ارائه میدهد تعیین میشود و نه در اقدامات این یا آن فرد و این یا آن گروه مدعی.

نمیکنند. و این نیز یکی از ایرادات ماست. بلکه بطور کلی به چپ رها و چپ نماها هشدار میدهند. گمانیکه میدانیم، لفظ چپ و چپ نما را هر کس میتواند بنا بر سلیقه در مورد هر گرایشی که در چپ اوست بکار برده. تنها زمانی میتوان آنها بدستی بکار برد که بطور مشخص وجه فارق چپ بودن و چپ نما بودن مشخص شود. رفقای مجاهد تلویحاً چنین می نمایند که هر کس تره های آنان را در باب مسائل اجتماعی و مبارزاتی - تئوری حاکم بر مبارزه - نپذیرد چپ و راست نحوه ی برخورد رفقا که مقدمه را از اشاره به چپ رها و چپ نماها یعنی کسانی که علیه سازمان آنها اقدامات تروریستی کردند (سارم) بیکار! شروع کرده و سپس به بحث بقیه در صفحه ۱۴

و فرقه ای از اشتباه ما برانگیزد. است. درستی و نادرستی هر آرمانی با آنچه که میکند و چشم اندازی که برای آینده ارائه میدهد تعیین میشود و نه در اقدامات این یا آن فرد. این یا آن گروه مدعی. مثلاً برای آقای خمینی این مسئله که "گویا" (!) استالین هر جا میرفته گاوش را با خودش میبرد که شیر تازه بنوشد (!) برهسان کافی برای "گاوش" شمردن استالین و همه ی کمونیستهاست. برای کسانی که به برخورد علمی معتقدند تحلیل عوارضی که منجر به حاکمیت مطلقه استالین شد و اقداماتی که در سطح اجتماعی کرد معیار ارزیابی اوست. آقای خمینی مرجع تقلید است و در اظهارات خود نیازی به استدلال و اقامه دلیل نمی بیند. او در

مسائل نظری میکشاند خواننده را به کم توجهی را همراه خواهد کرد و میتواند چنین القا شبهه کند که مخالفین تزه های آنها صرفاً همسان چپ نماهای تروریست هستند. بدین جهت است که ما با آنکه فکر نمیکنیم مطابق معیارهای مجاهدین، چپ نمایی باشیم، بحث در مورد مقالات فسوق را وظیفه خود دانستیم. خاصه آنکه سوتیتر مقاله اول " پیغام مجاهدین به مارکسیستهای اصولی تعیین شده و گرچه این سوتیتر در مقاله دوم بدلیلی که نمیدانیم حذف شده است معهداً امیدواریم که حمل بر خود پسندی نشود اگر خود را چپ مارکسیستهای اصولی بدانیم که بنحوی بر خورد مجاهدین بنحوی مارکسیست نماها و نیز محتوای پاره های از مطالب آن مخالفند.

در مقالات آینده نشان خواهیم داد که اشتباهات اساسی در تزه های مبارزاتی مجاهدین موجب میشود که بسیاری از حرکات و موضع گیری های نیروهای چپ را چپ روی تلقی نمایند و حال آنکه چنین نیست و اختلاف در ریشه های ایدئولوژیک و بینشی است و نه در تحلیل سیاسی و تعیین

شعار مبارزاتی ●

سخنی با مجاهدین خلق

دید طبقاتی نه در اقرار بوجود طبقات، بلکه در دخالت آن در تحلیل‌ها و عملکردها مشخص میشود

در شماره گذشته مطالبی پیرامون مندبرخورد سازمان مجاهدین خلق در سلسله مقالات " همداری پیرامون چپ روی و چپ‌نمائی - پیام به مارکسیست‌ها" اصولی " نگاشتیم و تذکر دادیم که نحوه برخورد رفقا شایسته سوابق مبارزاتی آنان نیست و نه تنها ابهامات بسیاری ایجاد میکند، بلکه ایرادات متعدد نیز دارد. در این مقاله - همچنین یادآور شده بودیم که با آنکه ما تنها سارمانی بودیم که بطورمفصل و مشروح اعمال عده‌ای مارکسیت‌نما را علیه سازمان مجاهدین خلق محکوم کرده از این نظر گامی در راه تفکیک شیوه کار دمکراتیک مارکسیستها و شیوه تروریستی مارکسیت‌نماها برداشتیم، مع هذا اکنون مسلما " نه بعنوان دفاع از سازمان پیکار - که نظر خود را در مورد آن مشروحا " خواهیم نگاشت

- بلکه بعنوان انتقاد به هر نوع برخورد غیر اصولی به عدم صراحتها و اختلاط مباحث و در هم کردن کل و جزء به نحوه برخورد مجاهدین اعتراض داریم. در مقاله حاضر پاره‌ای از ایرادات و انتقادات ما به مضامین مطروحه در سلسله مقالات فوق ذکر میشود با آنکه ظاهرا " سلسله مقالات مجاهدین پایان یافته است مع هذا شاید این تذکرات در نوشته‌های آینده این سازمان بی تاثیر نباشد.

درک غیر طبقاتی

مجاهدین چنین می‌انگارند که هر کس از مبارزه طبقاتی درکی جز آنان داشت به " ارزیابی دراز مدت قضایا " دچار اشتباه میشود و لاجرم کارش این خواهد بود که " امپریالیست‌های راضی

شوند. این نوع برخورد که خودحاکمی از فقدان یا ضعف دید طبقاتی - علیرغم تصریح وجود طبقات - است در چندین مبحث مطروحه بروشنی دیده میشود که عمده‌ترین آنها را برخورد آنان به مسئله امپریالیسم، ارتجاع داخلی و مسئله ملیتها میتوان دید. در این زمینه‌ها ایراد توضیحاتی ضروری است. در بسیاری از جنبشهای ملی، ضد امپریالیستی و آزادیبخش این مسئله از جانب نیروهای " تمام خلقی"، "جبهه‌ای"، "ملی" و نظایر آن مطرح شده و میشود که چون تضاد با امپریالیسم یا استعمار عمده‌گی پیدا کرده است، باید از سر خورد به سایر مسائل و تضادها خودداری کرد میادا تضاد با امپریالیسم تحت الشعاع آنها قرار گیرد و " امپریالیست‌های راضی شوند". این نوع برخورد که حداکثر حاکمی از داشتن یک حسن نیت

ساده انگارانه است اساساً " فراموش میکند که برای چه باید با امپریالیسم جنگید. آیا مسئله مبارزه با سیستم خاصی از مناسبات مطرح است و یا مسئله مبارزه با یک نیروی خارجی در جنگهای عهد عتیق و بعد از آن، نیروی استعمارگر - یا بهتر بگوئیم مهاجم - و نیز نیروی مورد تهاجم در شرایطی بر میزند که مناسباتی بنا یکدیگر نداشتند. آنها جوامع برده داری، نظام آسیائی و فئودالی بودند که تولیدشان " ملی" بود و نه جهانی. مناسبات این جوامع حداکثر بصورت مبادله و تجارت چند قلم کالا بود.

طبقات در سطح جهانی انکشاف نیافته و روابط گسترده و پیچیده آن مجموع جوامع را بصورت یک واحد تولید جهانی در نیاورده بود. جامعه "الف" با جامعه "ب" بغل مختلف وارد جنگ میشد و هر کدام غالب میشد کل جامعه مغلوب را تحت سلطه خود در می آورد.

جنگهای ایران و یونان از کهن ترین آنها و جنگهای ایران و عثمانی از اخیرترین آنهاست. در بسیاری موارد - و بخصوص در مورد جوامع کوچکتر - مغلوب شدن بمعنای برده شدن بود.

تمام نفوس یک جامعه بصورت برده در می آمدند و خرید و فروش میشدند. در چنین شرایطی طبیعی بود که هنگام حمله از یک جانب، همه نفوس جامعه دیگر، صرفنظر از وابستگی های طبقاتی، بسج میشدند. غیرممکن بود بخشی از ایرانیان را در معیت ارتش یونان دید و بر عکس. در آن ازمه ژنرال تیوها و ارتش چند صد هزار نفری آنها در کنار امپریالیستها با مردم خود نمی جنگیدند و "حرکی" های الجزایری، ایضا در شمار چند صد هزار نفری، بخدمت ارتش فرانسه در نمی آمدند.

اما قرن حاضر، قرن امپریالیسم، قرن سرمایه داری و پایان دوران استعمار (بمعنای کلاسیک) است. در این قرن تولید جهانی است. در این قرن وحدت بین بورژوازی جوامع مختلف به فراسوی "علائق" ملی میرود، در این قرن ایضا - و مهمتر از آن - طبقه کارگر بمثابه یک طبقه در سطح جهانی

شناخته شده است. در این قرن ارتش طاغوتیان صرفاً ابزار چپاول و سرکوب نیست. عامل بیگانه، و نیروی مزدور آن است.

قرن، قرن تکامل نهائی طبقات است و صف بندیها بر مبنای آن انجام میگردد. در چنین صورتی، که ظاهراً رفقای مجاهد نیز با آن مخالفتی ندارند، باید این شناخت را در تحلیلها و ارائه سیاست نیز پیاده کرد. بعبارت دیگر به مسئله امپریالیسم نه بصورت یک نیروی خارجی و شیطانی بلکه بعنوان تبلوری از شیطان سرمایه داری نگریست که جهان را در بر گرفته است. در اینجا مرحوم جهنم مکان القانیان و جناب حی و حاضر ایروانی و نیز همه کسانی که آرزوی صعود بدایره آنان - بورژوازی بزرگ - را دارند هیچ تفاوتی با مستر راکفلر و مسیو ... ندارند. در اینجا، در این قرن، شاهان نه در رأس ارتش با نیروی بیگانه می جنگند، که فراری به دامان مادر و حامی اجنبی میشوند. وحدت طبقات ارتجاعی داخلی و جهانی وحدتی فراگیر تر از تعصبات ملی آنهاست. و لذا مبارزه با ارتجاع جهانی - امپریالیسم - از خانه شروع میشود و بخانه باز میگردد.

جدا کردن مبارزه با ارتجاع داخلی از مبارزه با امپریالیسم، یا اولویت دادن به یکی حاکی از عدم توجه به وحدت آنهاست و منجر به ابرازاتسی میشود از این دست:

" در دوران گذشته، شاه به خاطر نقش خودش مورد نظر مانید، بلکه شاه برای ما فقط بعنوان کارگزار و سرپوش سلطه امپریالیسم مطرح بود. لذا در حال حاضر نیز موضعگیریهای ما علیه تمایزات ارتجاعی رایج در سطح سیاسی و اجتماعی تا آنجا اصیل است که در قلب خود، مستقیماً امپریالیسم را هدف قرار دهد" (تاکید از ماست) بعبارت دیگر اگر دیوانه ای مثل ژنرال تروخیلوی جمهوری دومینکن بغلط تمامیلات فاشیستی خود مقابل یانکی ها ایستاد، خلق دومینکن باید " تضاد

عمده (امپریالیسم یانکی) و تضاد فرعی (ارتجاع داخلی)" را تشخیص میداد و پشت سر تروخیلوی خونخوار بحرکت در می آمد. ممکن است مجاهدین این ایراد را غیر منصفانه بخوانند. در این صورت این خود آنها هستند که باید جوابگوی تز خود باشند. هنگامیکه آنها ابزار میدارند، شاه برای ما فقط بعنوان کارگزار و سرپوش سلطه امپریالیسم مطرح بود" و چنان تضاد با امپریالیسم را عمده میدانند که توجه به سایر تضادها را " فرعی" قلمداد میکنند، مسئولیت استنتاجات از این تز را باید بپذیرند.

بهر حال این تز که سابقه تاریخی دارد به برکت " اندیشه های مائوتسه دون" در جنبش کمونیستی نیز رخنه کرده است و عوارض آنرا نه تنها در سازمان مجاهدین غیر کمونیست بلکه در بسیاری از سازمانهای کمونیستی هم مشاهده میکنیم. مادر گذشته در رهائی تئوریک شماره ۲ به این دید در برداشتهای رفیق جزئی اشاره کرده ایم و در آینده بطور مبسوط تر هسگام تحلیل نظرات سازمانها به آن خواهیم پرداخت. اینها همه حاکی از عدم تشخیص این واقعیت است که تضاد اساسی و محوری در عصر کنونی تضاد کار و سرمایه است. تضاد کشورهای تحت سلطه با امپریالیسم صرفاً جلوه و نمودی از این تضاد است. غیرممکن است بتوان با امپریالیسم (و نه خارجها) مبارزه کرد، بدون اینکه ضد سرمایه و عمیقاً ضد سرمایه - و هرنوعش، "مشر وع" و " غیر مشروعش" - بود. بجز این چاره ای نیست که نه تنها تروخیلوی را ضد امپریالیست ببینیم بلکه مبارزات " ضد امپریالیستی" تروخیلوی های وطنی را نیز تقدیس کنیم. کاری نداشته باشیم که یک نیروی فاشیستی خود را تثبیت میکند یا یک نیروی دمکرات. کاری نداشته باشیم که مبارزه ضد خارجی میشود یا ضد امپریالیستی. و باز ممکن است رفقا بگویند که مگر ما از مبارزات دمکراتیک حمایت نکرده ایم؟ و جواب ما اینست که اولاً " بسیار کم کرده اید، ثانیاً

بلیغرم خواست خود، بدلیل ایـرادات دیـتری که دارید- منجمله کیش شخصیت- غیر مستقیم به آن لطمه زده‌اید، ثالثاً آنجا که میباید و حتماً باید میکردید - مثل مسئله ملیتها - کاری نکرده‌اید و اکنون نیز توجیه‌گری میکنید (و به آن نیز خواهیم پرداخت) ... و بسا اینهمه این شما هستید که باید تضاد بین اجزاء ترهائتان - التقاط - ونیز بین پاره‌ای از ترها و اعمالتان را شرح دهید. و همانطور که گفتیم این تنها شما دوستان نیستید که گرفتار چنین تناقضاتی هستید. " مائوئیستها، " تمام خلقی ها، " ملی‌ها " و نظائر هم نیز در وضع بهتری نیستند و تا زمانی که تشخیص ندهند " شاه فقط بعنوان کارگزار و سربوش سلطه امپریالیسم مطرح نیست بلکه بالکل شاه بعنوان کارگزار سرمایه و امپریالیسم بعنوان تجسم سلطه سرمایه مالی مطرح است همواره هم شما و هم آنها در دام این تناقضات خواهید بودو در جستجوی تضاد عمده و فرعی یکرور دیکتاتوری شاه را با دیکتاتوری دیگری جابجا خواهید دید و روز دیگر یک امپریالیسم را با امپریالیسم دیگر، و مهیذا هنوز کما اینکه شرایط را المن نکرده‌اید مینویسید:

" آنگاه دستاوردهای بسیار کرانقدری را هم که طی مرحله مبارزه ضد دیکتاتوری تحت رهبری قاطع حضرت آیت‌الله خمینی حاصل کرده‌ایم، (استعمار گران) تدریجاً از ما بساز خواهند ستاند!"

معلوم میشود که " استعمارگران" ولایت فقیه را تصویب کرده‌اند و "رهبر" را در قانون اساسی کنترل کننده قوای سه گانه " معرفی نموده‌اند! آیت‌الله خمینی دمکرات! حتی خود ایشان هم از انتساب چنین صفتی بخود اکراه دارند! زنان ایران؛ خلقهای کرد و ترک و عرب و ترکمن؛ دهقانان و روشنفکران ... و بویژه کارگران داستانهایی شگفت انگیزی از اعمال دمکراسی توسط خشم و غضب و جهاد و فرمان و بالاخره گلوله و توپ دارند. خیر رفقا مبارزه آقای خمینی ضد شاه بود و نه ضد

دیکتاتوری. مبارزه کنونی ایشان هم ضد بعضی خارجی‌هاست و نه ضد امپریالیسم. شاه هم فقط کارگزار امپریالیسم نیست، بیش از آن و پیش از آن کارگزار سرمایه است. مبارزه علیه ارتجاع داخلی هم همواره تابییخ و بن و تا نهایت مطرح است و نه بر خلاف گفته شما:

" لذا در حال حاضر نیز موضعگیر بهای ما علیه تمایلات ارتجاعی در سطح سیاسی و اجتماعی تا آنجا اصیل است که در قلب خود، مستقیماً امپریالیسم را هدف قرار دهد" (تاکیدازماست)

و این تر بمعنای آنست که اگر فی‌الحصل کارخانه‌داری مستقیماً با امپریالیستها مرتبط نبود نباید مبارزه را تا آنجا کشاند که کارگران آن کارخانه را وادار به مبارزه کرد، ولو اینکه این مبارزه بطور غیرمستقیم علیه امپریالیستها باشد، همان دید تعطیل مبارزه طبقاتی - علی‌رغم اصرار و تکیه بر شناخت طبقات - همان دید موکول کردن مبارزه طبقاتی به بعد از مبارزه طبقاتی به بعد از مبارزه " ضد امپریالیستی" (الجزایر کرده است! و عبدالناصر نیز) و همان دید " بزرگ نمیر بهار میاد" است. دهقانان! نکنند زمینها را بگیرند. خلق‌ها! باوجود اینکه " حق" دارید ولی نکنند مبارزه جدی کنید. کارگران! باوجود آنکه استثمار میشوید ولی ناراحت نباشید چون کارفرمایان " ملی" است. زنان! با وجود آنکه چیزی از حقوق انسانی برای شما باقی نگذاشته‌اند، نکنند آلت دست شوید و " امپریالیستها را ضی" شوند. زیرا اگر چنین شود همه شما استثمار میشوید. و آن کارگرو دهقان و اقلیت ملی و زن و... به این رفقا خواهند گفت: مگر حالا نمیشویم! مگر مرض داریم کشته بدیم مگر ما بخاطر این با امپریالیسم دشمنیم که " خارجی است و غیر اسلامی است و این ما را بسازد گفته آقای خمینی میاندازد که در اعتراض به کارگرانی که حقوق بیشتر میخواهند می‌گفت " مگر شما انقزب کرده‌اید

که حقوق و مزایای بیشتر بگیریید؟ شما بخاطر اسلام انقلاب کرده‌اید و با محرومیت بیشتر باید بسازید". این گفته از آیت‌الله خمینی عجیب نیست. اسلام برای ایشان یک ایده‌آل معنوی است.

اگر همه مردم گرسنه بخوابند و لسی مسلمان باشند " صحیح است " طبقه و قشر هم وجود خارجی ندارد. و باز بگفته ایشان " همه کارگرند، خدا کارگراست، ائمه هم کارگر است". اما شامادوستان میکوشید که هرچند طبقات مومن هستید.

پس آیا زمان آن نیست که متوجه شوید که مبارزه ضد امپریالیستی فقط از کانال مبارزه طبقاتی اصالت دارد و نه بالعکس

ترشما رفقا، وتر مائوئیستها و رویز یونئیستها (و این مطلقاً " بدان معنی نیست که شمارا برابر نهاده‌ایم، منظور این تر است)، آری این تر، تر " عقل سلیم" است و نه تحلیل طبقاتی. همه با هم متحد میشویم، امپریالیسم را نابود میکنیم، بعد از آن مبارزه طبقاتی میکنیم. انشاء‌الله. و لسی " متاسفانه" نه تاریخ چنین نشان داده است، نه تجارب مبارزات خلقها، و مارکسیسم که تکیه بر ایندو دارد، یک قرن و نیم است که عقل سلیم را با علم جابجا کرده و نشان داده است که تنها آن کارگری با چنگ و دندان مبارزه خواهد کرد که چیزی برای حفظ کرم دن داشته باشد و تنها آن دهقان بیل و کلنگش را بیاری خواهد گرفت که صا- حب محصول کار و یا زمینش باشد.

امپریالیسم جز بطور مشخص در زندگی روزمره رابطه و استثمار زحمتکشان معنایی ندارد، کسی در مقابل " امپریالیسم انتزاعی" پیگیرانه نخواهد جنگید، حتی مؤمنین به اسلام انتزاعی، آنطور که آیت‌الله خمینی اندرز میدهد، انقلابی پیروز میشود که دهقانانش کام به کام در تصرف هر منطقه زمینها را از مالکین بگیرند، انقلابی شکست نخواهد خورد که کارگرانش با تصرف کارخانه، بجز این کارفرما را بیرون کنند ... بجز این تصور پیروزی انقلاب، تصور بیرون راندن امپریالیسم خواب و خیال شیرین است. ویتنام را بنگرید و الجزایر را نیز. (ادامه دارد) ●

سخنی با مجاهدین خلق (۳)

مجاهدین دقیقا خلاف آنچه تصور میکنند، استراتژی را فدای تاکتیک مینمایند

در شماره‌های گذشته مطالبی پیرامون نحوه برخورد سازمان مجاهدین در مقالات "هشدار پیرامون چپ‌روی و چپ‌نمائی" نگاشتیم و سپس به دید این سازمان در تفکیک مبارز ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی اشاره کردیم در این شماره به استدلالات آنان در توجیه سیاست خود در مورد مسئله خلقهای ایران می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که توضیح این سیاست را نه در پیچیده‌تر کردن قضایا (چنانکه مجاهدین می‌گویند) بلکه در ادامه‌ی سیاست مدارا باید جستجو کرد.

کسیکه با ستم طبقاتی مخالف باشد ولی سایر انواع ستم را قابل تحمل بداند صرفاً یک دروغگو است. و از آنجا که مجاهدین از دیدگاه خود صادقانه با ستم طبقاتی مخالفت می‌نمایند این طبیعی است که صادقانه با ستم ملی نیز مخالف باشند و هستند. اما از دیدگاه خود باید دید این دیدگاه چیست.

در شماره‌ی گذشته نشان دادیم که اقرار به وجود طبقات اساسی نیست (چه حتی بورژوازی نیز بوجود طبقات معترف است). نکته‌ی اساسی این است که این تشخیص در تحلیلها و ارائه‌ی مشی و عملکرد وارد شود. در همان شماره نشان دادیم که نحوه‌ی برخورد مجاهدین بمسئله‌ی امپریالیسم و "تفادهای فرعی" جامعه حاکمی از عمق این شناخت بوده و یادآور تحلیلهای ماژوئیست‌هاست. همین کم عمقی در تشخیص وجود و حق خلقهای محلسف ایران بچشم می‌خورد تا زمانیکه مسئله‌ی کردستان امری جدی شده بود نه تنها محافظه

کاران بلکه بسیاری از لیبرال‌ها و حتی تعداد قلیلی از "مارکسیستها" اساساً منکر وجود مسئله‌ی ملی در ایران بودند. ترک و کردو فارس و عرب و بلوچ و ترکمن "اهالی" مناطقی مختلف بودند نه خلقهای مختلف. زبان هم نداشتند. لهجه (یا لهجه‌ها) داشتند و کذا. مبارزات خلقهای ترکمن و عرب و کرد چنان است که دیدگاه را رسوا کرد که دیگر اثری از آن ظاهر نیست. فعلاً همه جا سخن از خلقهاست. اما آیا این کافی است؟

مجاهدین از همان سالهای اول در این مورد موضعی مناسب‌تر از سایر غیر مارکسیستها داشته‌اند و بطور عینی و تخریبی بوجود این مسئله واقف شده بودند. مجاهدین شهید رسول متکین قام از کادرهای برجسته‌ی اولیه این سازمان خود مدنی در کردستان رسته و ریزبان کردی را آموخته بود و به میزان حساسیت موجود در میان کردها نسبت به ستم عمده (فارسیها) واقف بوده و اینرا به سازمان منتقل کرده بود. این سازمان در طول سالهای طولانی مبارزه هیچگاه موضع روشن و رسمی در این مورد نگرفت و اصرار مبارزینی که در سازمان نبودند ولی با آن تماس دوسانه داشتند - منجمله ما و باره‌ای از سازمانها - ملیت‌ها - مبتنی بر ضرورت موقعیتری بنسنتجه ماند. در جریان جنبش انقلابی اخیر که مبارزه برای سرنگونی رژیم پهلوی کاتالیبوروری بود که از طریق آن جنبش طبقاتی و ملی و دموکراتیک خود را بیان میکرد، بدینهی ترین امر این بود که

بمجرد سقوط رژیم خواستهای طبقاتی و ملی بطور واضحتر از پیش بیان شود و بعبارت دیگر مبارزات طبقاتی و ملی اوج گیرد. در شماره‌ی پیش نشان دادیم که چگونه مسئله‌ی اول یعنی جنبش طبقاتی با خصومت رهبران رژیم کنونی مواجه شده و طبقات مختلف مردم بنظر آقای خمینی نتوانستند دربابند که برای آنان مبارزه نمیکرده‌اند بلکه مبارزه‌شان برای اسلام بوده است. و بهمین جهت مکرراً مورد طعن و لعن ایشان قرار گرفتند و عامل بیگانه قلمداد شدند. در همان شماره نشان دادیم که مجاهدین نیز با مجرد کردن مسئله‌ی امپریالیسم از مبارزه، طبقاتی، علیرغم خواست خود همین دیدگاه را - البته نه بصورت خاص که آقای خمینی بیان میکند - ارائه می‌دهند. در مورد مسئله ملی نیز همین برخورد وجود دارد. تسو کوئی رشد جنبش ملی خلقها مسئله‌ای خفایانته‌ای و مخفی است. مجاهدین همگان را در مقابل آن به صبر و تحمل دعوت میکنند. باین مسئله توجه نمیشود که حق گرفتاری است و نه دادنی. باین مسئله توجه نمیشود که اگر خلقها قیام نکنند نه تنها این رژیم، بلکه رژیمهای بدآهر دموکرات هم حقی به آنها نخواهند داد. بجای تبلیغ و تسبیح خلقها برای گرفتن حقون خود، بجای بیستن به آنها در مبارزه برای رفع ستم (و تسبیح کدائی و جلم‌ترجم)، دانشا به این بهانه که دشمن دشمنک نفع نمیدارد، توسل جسته میشود. دشمن مشترک، گفته‌ی خود رژیم آقای بالیزبازان را حاضر و آماده دارد ولی یادگسان

رسمی و علمی ایشان مورد تهاجم چمران واقع نمیشود بلکه دهکده‌ی قارناست که با خاک یکسان میشود. پس این برندهای بنحید و نکوئید و حرکت نکند میاد دشمن (که همیشه هم یک لولوی خارجی است) استفاده کند، حتی زمانیکه از روی حسن نیت ادا شود چمری را نشان نمیدهد جز اینکه نمیدانیم که چرا با "دشمن متحرک" می جنگیم. برای احقاق خواسته‌های طبقاتی و ملی خود میجنگیم و بساط بخاطر رضای خدا و عظمت اسلام (و البته دریافت کلید قفل بهشت) مسلم است که دشمن همواره میکوشد از تضادها استفاده کند. این که کشف عظیم دوران نیست. مسلم است که دشمن سعی میکند از هر جراتی استفاده برد. ولی آیا جراتی کسار اینست که حتی بخاطر امری که مایه حرکت ماست نجسیم؟ بنا بر اینست این ابزار ریز که از رزی حسن نیست از طرف مجاهدین بیان مسود:

مادامی که سلطه امپریالیسم را از میهن خود تماما ریشه کن نکرده و به آزادی واقعی و تمام و کمال دست نیافته‌ایم هیچ حاصل قاطمی برای تضادهای فرعی و منجمله مسئله ملیت همسایه مقصود نیست (چه کسی در کردستان پیروز میشود)

ایرانی کاملاً ساده اندیشانه است و در نظر نمیگیرد که اساساً ریشه کن ساختن سلطه امپریالیسم بدون جداسازی آن جبرهاستکه آنها را تضادهای فرعی میخوانند غیر ممکن است. امری نوهمی و تخیلی است. هم علم و هم تجربه بر خردان حکم میکند. در شماره‌ی گذشته دیدیم که مجاهدین تضادهای بین رنجبران و سرمایه داران را فرعی قلمداد میکنند. در این شماره می بینیم که تضاد ملی نیز فرعی است و سپس باین ادعا برخورد میکنیم که "تضاد با امپریالیسم" میتواند بالراسه حل شود و "سلطه امپریالیسم تماماً ریشه کن" گردد و "به آزادی واقعی و تمام و کمال"

برسیم بدون اینکه بگذاریم "تضادهای فرعی". یعنی مسائل طبقاتی و ملی - تضاد عمده را تحت الشعاع قرار دهد. این دیدگاه، دیدگاهی بکسعدی است. در عین سخن گفتن از دیالکتیک، میکوشد مسائل را از هم تفکیک کند. یکی را تمام و کمال حل کند و سپس به دیگری بپردازد غافل از اینکه این تضادها چنان بهم وابسته و ملهم و مبیعت از یکدیگرند که تصور اینکه بتوان یکی را با منقش از میان دیگران بدر آورد دلالت بر ساده گرایی و ساده اندیشی میکند. تضاد اساسی خاصه همانطور که بارها و بارها گفته‌ایم در جامعه سرمایه داری تضاد کار و سرمایه است. همسای تضادهای دیگر صرفاً جلوه‌ها و جنبه‌های این تضادند. هیچ چیز نیست که باین تضاد "لوده" شده و مستقل از آن قابل حل باشد. این تخیل را که گویا میشود مبارزه ضد امپریالیستی "تمام و کمال" کرد و سپس به تضادهای "فرعی" پرداخت، بیجهت است. جنبه‌های آرادبخش داشته‌اند و به همراهی و شکست کشته شده‌اند. ایگانی اگر علم راهنمای ما نباشد، ناقل تجربه راهگشا نبود و نه امیدواروز.

تحت چنین صورتات و امید و آرزوهای مجاهدین به تنها خود را مستقل میکنند بلکه همه‌ی خلقها و مبارزین ایران را که چنین نمی اندیشند چپرو و چپنما خطاب می نمایند. بنظر آنان خلقها باید صبر میکردند تا امپریالیسم تمام و کمال ریشه کن شود و سپس حقش خود را از حضرت آیت الله خمینی یا حضرت آیت الله طالقانی (و بسایر آنها خواهیم پرداخت) میخواستند. مجاهدین با یک نوع دو گوئی ناایست از یکجانب حق دفاع مسلحانه را برای خلقها قائل میشوند و از سوی دیگر همه را صبر میکنند. چپروی کرده‌اند. از ایشان میبرسیم چه کسی در کتبش بروی مردم ایران کتود. از ایشان میبرسیم چه کسی خلق عرب را به گلوله و توپ بست.

از ایشان میبرسیم چه کسی حقوق خلق کرد را نداد و دائماً آنها را تجزیه طلب خواند و حال که شکست خورده است بیاد این افتاده که این خلق تجزیه طلب نیست. کسارهای کردستان را چه نیروئی شروع کرد. آیا فرمان پر طمطراق آیت الله خمینی از یادگمی رفته است؟ در چنین وضعی اگر خلق اسلحه بدست گیرد و جبه‌های سایر خلقها حمایت کنند آیا چپروی شده است؟ شما اساساً فراموش کرده‌اید که چه کسی آشوب را شروع کرد. خلقها از ابتدا تا کنون صرفاً گفته‌اند خود مختاری گردانندگان جمهوری اسلامی به تقویت برای آنکه به آنها خودمختاری ندهند جنگ را بر آنها تحمیل کردند و آنها بدرستی ایستادگی و مقاومت کردند. پس شما دوستان به چسبه حقی مینویسید :

"لذا موضع ما، نادیده گرفتن حقوق حقی خلق کرد نیست بلکه این موضع تنها وحدت مبارزه و هم زنجیری تمام مردمان را بیان میدارد. چرا که برای کردستان در خارج از تن و قلب ایران هیچ سرنوشت امید بخشی نمیتوان پیش بینی نمود." (تاکید از ماسد)

شما این حرف را خطاب به چه کسی مینویسید. چه کسی اساساً محبتار جدائی از ایران کرده که شما کم کاری خود در رابطه با کردستان را چنین توجیه میکنید. آیا این صورت پسلی همان اتهامات رژیم نیست؟ و آیا این سبسته شماست؟ شما چنان از انفعال خسود در مورد مسئله کردستان با افتخار سخن میکوئید (علیرغم انکار آن) که حیرت انگیز است. نه تنها در این مقارنت بلکه در نوشته‌های دیگر به مخاطبین مجهولی (که البته نمیتوانند میارزین کرد و فارس باشند) میکوشد. ما نه تنها در مبارزه کردستان شرکت نکردیم، نه تنها در آنجا دفتر نداریم، نه تنها حتی عضو علمی و مخفی در

منطقه نداریم، بلکه حتی دستورات افای مفتی زاده مرتجع و دیگران را هم برای دیدار از کردستان اجابت نکردیم. سماحتی از اینهم سرزنش ز آنها را که بر حسب طلبه مبارزاتی خود، بر حسب ضرورت همسنگی بین خلقها و مبارزه با ظلم و ستم هر جا که هست، در این کارزار شرکت جسته‌اند چسپرو و چپ‌نما و "اشوب طلب و راضی کننده‌ی امپریالیستها" خطاب میکنند. این دیگر از آن حرفهاست که وقتی "من" بنا بر ملاحظیات سازمانی (موجه یا غیر موجهه خواهیم دید) تمیخواهم کاری را بکنم دیگرانی را که بوظیفه‌ی خود عمل کرده‌اند مورد ملامت قرار میدهم کوشی ناخودآگاه مقایسه فعالیت و انفعال را بسود خود نمیبینم.

همکان اعلامه‌ی مجاهدین در رابطه با جریانات گنبد (که طبعی آن سازمان چریکهای فدائی را ملامت میکرد که "ندام امپریالیستها" افتاده است) را بخاطر داریم. و قطعاً همه دیده‌ایم که بر خلاف ادعای مجاهدین این امپریالیستها نبودند که از جریانات گنبد بسود بردند بلکه این خلق ترکمن - و آنهم زحمتکشان ترکمن و نه سرمایه‌داران - بودند که بیروز شدند. شوراها‌ی دهقانی ترکمن صحرا که بکسی از مترقی ترین نهادهای پس از انقلاب را عرضه میکنند محصول این مبارزات است. نه کسی بدام امپریالیسم افتاد و نه "امپریالیستها راضی شدند" در جریان کشتار اعراب خوزستان توسط نماینده‌های امام همین برخورد "من نبودم" مشهود شد. ولی جریانات کردستان بلحاظ عمق و وسعت و تداوم خود این ضعف بیشتن دستان را واضحتر کرد و نشان داد که همانطور که کفتمیم از افرار به وجود خلقها نا شناخت واقعی آن و انجسام وظیفه در قبال آن فاصله‌ایست بس عظیم.

کوشی حتی خواست انقلابی مجاهدین نیز این توجیها را نمی -

پذیرد. ولی اینبار نیز بجای صراحت، آنها را در گیر نوعی دیگر از توجیه‌گری میکند. کویسا کاسترو در جایی گفته است که "گناه کاستی از زیاده‌روی کمتر است" و این میشود حتی برای دوستان تا تلویحا کاستی خود را موجه و بنابر این زیاده‌روی دیگران (کسدام دیگران؟) را غیر موجه بنامند. این نیز یک طرز برخورد مضممانه نیست. اگر میخواهد میتوانید "زیساده‌روی" ها را شخصاً نشان دهید نه آنکه هر کسی را که در مقابل کاستی شما کار کرده است بدینگونه به زیساده‌روی متهم کنید.

بنابر این ملاحظه میشود که آنچه در ابتدا بعنوان کم عمق و کم دامنه بودن برخورد مجاهدین به مسئله‌ی خلقها ذکر کردیم چگونه همانند و به مولذات برخورد آنها به مسئله‌ی طبقات در سطح حرکت میکنند و نتیجه‌ای جز انفعال در مبارزات طبقاتی و ملی و بنا بر این زیاده‌روانه و چپ‌روانه خواندن کار و فعالیت دیگران ندارد.

باید گفت نه رفقا کار دیگران چپ‌روانه نیست. این شما هستید که قادر نشده‌اید که آموزش علوم جدید را بطور عمیق درک کنید. شما تلفیقی بسجود آورده‌اید که ظواهر را مترقی تر میسازد ولی در بطن علیرغم خواست خود شما در غالب موارد چیزی را جز همان که دیگر مذهبها ساده‌تر بیانش میکنند، ارائه نمیدهید.

اما شما دوستان هنوز هم پس از تجربه‌ی اخیر معتقدید که خلق کرد هم از عدم شرکت شما در مبارزه (ر پیچیده نکردن قضایا) بایست ممنون باشد. آیا معتقدید که خلق ترکمن و خلق عرب از دیگران "ناراضی" و از شما "راضی" هستند؟ نه. ما معتقدیم که شما حتی خود میدانید که چنین نیست. پس باید پرسید که مخاطبین شما چه کسانی هستند که برای اقناع آنها هنوز اینقدر اصرار میکنید که در جریانات نه

تنها شرکت نداشتیم بلکه بسرای "دیدار" هم بانجا نرفته‌ایم. و جواب باین سؤال است که بنظر ما بسیاری از معماها را حل میکند.

ما در گذشته بارها خواست انقلابی مجاهدین را مورد تاکید قرار داده‌ایم و علیرغم اعتقاد بسد و ایدئولوژی، از آنجا که واقعیات اجتماع وجود سازمانی مانند مجاهدین را اجتناب ناپذیر میسازد، فعالیت آنها را در جلوگیری از بسیج قشرهای از مردم حول مرتجعین مذهبی مفید تشخیص داده‌ایم. البته ما معتقد بوده و هستیم که دادن چهره‌ی انقلابی به مذهب‌کسار دیگری هم میکند و ان مشوش کردن اذهانی است که میتوانست حول چپ‌بسیج شوند. اما در اینجا تقصیر از مجاهدین نیست. مقرر چپ است که نتوانسته است نیروهای آماده را بسیج کند. با این تشخیص ما همواره با مجاهدین تفاهم برخورد کرده‌ایم. این تفاهم نه بمعنای تدیدن و نگفتن واقعیات بلکه همراه و در عین داشتن صراحت در بیان مواضع ولو بقیمت رنجیدن آنها بوده است. بدین جهت نیز امروز نظر خود را به صراحت بیان میداریم. امید ما اینست که این صراحتها موجب تصحیح مواضع شود و نه رنجش. ما نمیخواهم اتهامی به آنها برنیم ولی اگر چنین می نمایم تقصیر با عمل و نوشته‌های مجاهدین است و نه از ما.

هنگامیکه انقلاب سیاسی ایران منجر به سرنگونی شاه شد مجاهدین از لحاظی فرصت مناسبی یافتند و از لحاظی در محصم قرار گرفتند. و این هر دو حق آنها بود. آنها از حمله سازمانهای معسب دزدی بودند که از سالها قبل از انقلاب برای سرنگونی رژیم شاه میسازد کرده بودند، و از جانب دیگر تحقق سرنگونی رژیم مسئله‌ی تحقق ایدئولوژی آنها را در دستور کار قرار میداده بود عبارت دیگر اکنون این کوی بسود و این میدان "شاه سقوط کرده"

"اسلام پیروز شده" بود و حال بایستی دیده میشد که اسلام چه میکند. اما کدام اسلام؟ "اسلام انقلابی" بطریقی که مجاهدین میخواهند یا "اسلام ارتجاعی" بطریقی که آقای بهشتی می طلبد. هر دو مدعی تحقق ایده‌های اسلام بودند.

مجاهدین از اینکه می‌دیدند عده‌ای جدیداً سلام، عده‌ای منفعل و حتی باره‌ای از همکاران رژیم گذشته در راس کار قرار گرفته‌اند و حزب جمهوری اسلامی قدرت را قبضه کرده است، به حق ناراحت بودند. بنا بر این از همان ابتدای کار مسأله‌ی مبارزه با حزب جمهوری اسلامی در چهارچوب مجاز اسلامی، در چهارچوب قابل تحمل امام، مطرح شد. این مبارزه از دو طرف بود و حزب جمهوری اسلامی هم هر جا نوانست علیه مجاهدین زده محظور مجاهدین این بود که این حزب مورد تأیید امام بود و از آنجا که مجاهدین کلید همه‌ی قفل‌ها را در دست امام میدیدند و این تا اندازه‌ای در رابطه با آنها حقیقت داشت و تا اندازه‌ی بیشتری مربوط به ذهن مجاهدین و مسأله‌ی کیست شخصیت بود - تصمیم آنها بر این قرار گرفت که مبارزه همواره تا قبل از مرز عدم تحمل امام متوقف شود. تشخیص درستی و نادرستی این تصمیم، برای سازمانی مانند مجاهدین میتواند مورد بحث باشد ولی بی‌شک نکته را ما به وضوح میبینیم و آن اینست که مجاهدین دقیقاً خلاف آنچه تصور میکنند استراتژی را فدای تاکتیک کردند. آنها تصور میکردند و هنوز هم میکنند که میتوانند در مقابل حزب جمهوری اسلامی بدیل شوند. آنها از اینکه با انعطاف‌های خود مانع موضع‌گیری امام علیه خود شده‌اند تصور پیروزی میکنند. ولی این اشتباه است و خواهیم دید. اما به هیچ‌چیز جز حزب الله (خط امام) ابقا نمیکند. ممکن است عده‌ای بگویند که این مسئله را میدانند ولی هر چه برو در روئی نهائی بتعویق بيفتند

از نظر امکان سازماندهی و بسیج بهتر است. ممکن است چنین باشد. ولی حتی در چنین وضعی باید دید آیا هدف صرفاً بسیج و سازماندهی بهر قیمت است یا نه. بقیامت پس گرفتن مواضع بر سر مالکیت (کسه عقب‌نشینی عظیمی است)، بقیامت تأیید "حقانیت" رژیم خفگیان را بقیامت تقویت کیش شخصیت...؟ بقیامت تغییر سیرک‌گیری خود در گذار از یک "تاکتیک"؟ و آیا در این مورد هم همان بینش مرحله‌ای دست‌اندر کار است کسه اینها هیچ یک مهم نیست هنگامیکه بقدرت رسیدیم آنها را حل میکنیم؟ ملاحظه بکنید که همان بینش تعطیل مبارزه‌ی طبقاتی، همان بینش تعویق مبارزه‌ی ملی، در مسائل ایدئولوژیک هم خود می‌نمایند. و در حقیقت گریزی نیست مسئله بینش است

انعطاف، مصالحه، سازش

اما یک نکته‌ی بنیاد انحرافی که قطعاً باید با آن برخورد شود بد آموزی در ارتباط با مصالحه است. و در این امر مجاهدین مسأله‌ای را بضرر گفته "ایمن و آن انقلابی" ب مردم می‌آموزند که بسیار نادرست است.

هیچ کمونیستی نه مخالف انعطاف است، و نه مصالحه و نه در صورت ضرورت سازش. اختلاف در توضیح این مسائل و در مبانی آن است. بنا بر این بحث مفصلی که در ضرورت "کوتاه آمدن" میشود به کلی زائد است. در اینجا مجاهدین بحنگ موجوداتی میروند که وجود ندارند. اگر اختلافی باشد، بر سر تفاوت سازش و سازشگر است. بر سر مصالحه و صلح بر مبانی اصلاح است یا بهر قیمت. بر سر دید مبارزه جویانه است و یا سیفستی.

مجاهدین در توجیه سیاست مماشات خود از لنین نقل قول می‌آورند و چنانچه ظعما لنین را با دید خالص خود میخوانند و نه با دید خود لنین. لاجرم تحریفاتی در آن بوجود می‌آورند مجاهدین میگویند که لنین سازش با

ارتجاعیون مانند هندرسون و ماکدونالد را نیز در شرایطی مجاز شمرده است، و از آنجا نتیجه میگیرند که بنا بر این سازش و بقول خودشان انعطاف در مقابل رهبران رژیم کنونی - که بنظر آنها کمتر از هندرسون و ماکدونالد مرتجعند - اشکالی حتی از دیدگاه لنین ندارد. اما دوستان یک نکته را فراموش میکنند و آن اینست که لنین شخصی بحر استالین بود لنین حرفش را میزد، افشاگری میکرد به صراحت و با شجاعت بهمه میگفت. ای مردم، هندرسون و ماکدونالد و این و آن مرتد "مرتجعین علاج ناپذیرند" ولی ما مجبوریم در مقابل عناصر بیشتر ارتجاعی "تا حسدود معینی از این حضرات پشتیبانسی پارلمانی کنیم". لنین به پیشگاه آنها نامه متمدانه ننموش (و از مسیبن جنگ کردستان تقاضای رسیدگی به حقوق خلق کرد را نمیکرد). لنین میگفت این فرد ارتجاعی است ولی چاره‌ای جز کوتاه آمدن نداریم. در مورد برنامه‌ی نیکه مشهود عالم است بر خلاف استالین و عوامقربانی که میکوشیدند آنرا بعنوان برنامه‌ی سوسیالیستی بخورد مردم دهند لنین فریاد میزد خیر این برنامه‌ی سرمایه‌داری و عقب‌نشینی است ولی ما مجبوریم فعلاً بآن تن دهیم. بنا بر این دوستان تفاوت لنینی که شما در نوشته‌هایتان معرفی میکنید و لنین حقیقی، با اندازه‌ی تفاوت لنین و استالین است. و شما که هم برخورد لنینیستها و هم استالینیستها را نسبت بخود دیده‌اید باید قاعدتاً باین تفاوت واقف شده باشید، و بدینگونه لنین و بقول خودتان "یک انقلابی بزرگ" را بحد یک سازشکار تنزل ندهید.

خواست یا تقاضا

در همین رابطه ضروری است کلامی چند در مورد کیش شخصیت بنویسیم. مسأله‌ی کیش شخصیت را اولین کسانی که نفی میکنند خود شخصیتها هستند و چه عجب شرط

اول تحقیق این است که منکر تحمیل شده‌ی کس به دیگری نمی‌گوید می‌خواهم برا فریب‌دهم. بنا بر این ما در اینجا بحث نمی‌کنیم که آیا کبیشش تخصص‌بد است یا خوب. بحسب در این است که آیا ما با عمل خود کیش شخصیت را تقویت می‌کنیم یا نه؟ آیا با عمل خود اعمال قدرت یک دیکتاتور را تسهیل می‌کنیم یا نه؟ آیا با عمل خود توده‌ها را علیرغم دعاوی خود بهیج و بزرگان را بهمه چیز می‌گیریم یا نه؟

ما در رابطه با انفعالات مجاهدین در مورد کردستان و کنید... سخن گفته‌ایم و از آنکه آنها توده‌ها را نه تنها تحریفه قیام نمی‌کنند بلکه تا روز "ریشه‌کن کردن تمام و کمال" امپریالیسم اندرز به صبرشان می‌دهند، به آنها انتقاد کرده‌ایم. حال بینیم راه حل مجاهدین چه بوده است و کجا امید بسته بودند، به بازوی توده‌ها یا به لطف بزرگان.

مجاهدین پس از آنکه به چپ حمله می‌کنند که با دخالت خود قضایا را پیچیده‌تر میکند. پس از آنکه اصرار می‌کنند که خود کوچکترین دخالتی در کار نداشته‌اند، و پس از همگی آنچه که شرح رفت، شش‌های از اقدامات خود می‌پوشند. و این اقدامات عبارتست از تعدادی نامه به این حضرت اب‌الله و آن حضرت آیت‌الله. و چنان از این اقدامات خود خرسندند که عین نامه را در سلسله مقالات تکرار کرده و از جمله می‌گویند:

مجاهدین خلق ایران بمنظور پیش‌گیری از هر گونه خونریزی و مخاصمه... از محضر مبارک آیت‌الله طالقانی استدعا دارند که بخاطر رضای خالق و خلق علیرغم بیماری و ضعف مزاج در اولین فرصت به نواحی گنبد، خوزستان و بلوچستان قدم رنجه فرموده و مردم رنج‌دیده‌ی ما را در مسیر احقاق حقوق ملی خود (اعم از اقتصادی،

سیاسی، فرهنگی) تسلی بخشند" آیا این است مبارزه برای احقاق حقوق خلقها؟ همه ساکت بنشینند تا امامی با ناانگامی قدم رنجه کند و خلیق را تسلی بخشد. در این نوع بی‌تسلی دادنی است و نه گرفتاری. بزرگان قدم رنجه می‌کنند و خلیق را در "مسیر احقاق حقوق ملی خود" تسلی می‌بخشند. باور کنید دوستان حتی بعنوان مدھی - که زجرم همه چیز را از فوق به تحت می‌بیند - ریاده‌روی کرده‌اند. در این صورت چرا در حد آقای طالقانی متوقف شویم و چرا مستقیماً به راس یعنی خدا منوسل نشویم.

اینجاست که مشاهده می‌شود که سخن از توده‌ها گفتن یک چیز است و به نیروی آنان ایمان داشتن یک چیز دیگر. مخالف کیش شخصیت بودن یک چیز است و سراپا غرق در آن بودن چیز دیگری. برای یک مبارز حتی اگر آقای طالقانی می‌توانست قضایا را ظاهراً حل کند - که همین را هم نمی‌توانست - تقاضا و تضرع برای احقاق حق مذموم بود. "حق" کسه بدینگونه گرفته شود حق نیست، صدقه است.

با چنین مواضعی مجاهدین انتظار دارند که در حل مسئله‌ی کردستان به آنها نقشی محول شود در همان مقاله‌ی "چه کسی در کردستان پیروز میشود" باین سؤال جوابها توجه کنید:

س. آیا سازمان حاضر است و می‌تواند در این زمینه (حل مسئله‌ی کردستان) نقشی ایفا کند؟

ج. بطوریکه در همان نامه ذکر شده سازمان حاضر است در چهارچوب راه حل پیشنهاد شده هر نقشی را که بتواند ایفا کند (البته اگر چنانچه چنین چیزی را از ما بخواهند) کی بخواهد آیت‌الله

س. آیا فکر می‌کنید که در این زمینه نقشی به سازمان محول شود؟

ج. خیر. خوب دوستان جسارت نباشد آیا واقعا انتظار داشتید نقشی هم بشما

"محول" شود. چرا؟ آخر شما در این ماجرا کجای قضیه بوده‌اید؟

.....

ما برای جلوگیری از اطلاعات کلان از بسیاری مباحث مانند دیدن شما در "مشروط دیدن قضایا و پدیده‌ها"، در برداشت شما از "دینا میسم و چستی و چالکی"، در درک شما از "دراز مدت و کوتاه مدت"، در نفی "مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم" (و نه رژیم خمینی) و مسائل دیگر می‌گذریم. از نظر ما محاسبات شما حتی بر پایه نظرات خودتان درست نیست. امیدواریم در این مورد ما اشتباه کنیم، اما دو نکته را مطمئنیم:

اول آنکه انعطافهای شما از حد اصولی فراتر رفته است و این چیزی نیست که با برد و باخت "کوتاه مدت و دراز مدت" قابل توجیه باشد.

دوم آنکه، شما حق ندارید هر کس که محاسبات شما را قبول نداشت، و یا اساساً محاسبات شما ربطی با و نداشت، چپ‌رو و چپ‌نما بخوانید. در استنتاج از برخورد شما فقها، حزب‌توده و ائتلاف ملی بزرگ () را درست یافته‌اند و حال آنکه چپها تنگ دارند که بعد این مجموعه‌های عوام‌فریب و ریاکار سقوط کنند. تنگ دارند ولو آنکه چپ‌رو و چپ‌نما خوانده شوند.

در خاتمه برای آنان کسه فراموشکارند باآوری می‌کنیم که جوابگوئی ما به مجاهدین در تأکید مواضع سازمان پیکار چیست چه ما را با آنان اختلافاتی است عظیم. ابراد خط محبت‌بعهدده مجاهدین است که خواسته‌اند با یک تیر دو نشان را بزنند. هم جبراب پیکار را بدهند و هم همگی کسانسی را که به آنها انتقاد می‌کنند مترادف با پیکار قلمداد نمایند. و این نیز کاری بوده است ناشایسته